

شکل گیری خانه تا مسکن معاصر با رویکرد معماری همساز با اقلیم

جواد عبدالحسینی^۱، مسعود دانش^{۲*}

۱- استادیار، گروه معماری، دانشکده فنی خوی، دانشگاه ارومیه j.abdolhoseyni@urmia.ac.ir

۲- استادیار، گروه عمران، دانشکده فنی خوی، دانشگاه ارومیه m.danesh@urmia.ac.ir

چکیده

از ابتدای تاریخ، مسکن به عنوان سرپناه، نقش مهمی در زندگی جوامع انسانی بازی کرده است. مسکن به عنوان یکی از نیازهای اساسی خانواده‌ها که نه تنها به عنوان سرپناه بلکه به عنوان یک دارایی مهم، از ارزش بالای اقتصادی و اجتماعی برخوردار است. هدف نهایی طراحی پایدار در پیدا کردن راه حل‌هایی مؤثر و مفید کمی، کیفی، جسمی و روانشناختی به منظور ساختمان‌سازی برای کاربران است. سه اصل طراحی پایدار، حفظ و بقای منابع، طراحی براساس چرخه زندگی و طراحی انسان محور، ایجاد یک آگاهی گسترده از پیامدهای محیطی که با معماری مرتبط هستند را موجب می‌شوند. راهبردهای موجود در دل هر یک از این اصول، ما را به ضوابط بیشتری رهنمود می‌سازند. این راهبردها به منظور پرورش فهم و درک این موضوع که چگونه یک ساختمان با محیط‌های داخلی، محلی و جهانی در هم کنش است. موضوع مشخص و آشکار این تحقیق بازشناسی الگوهای کاربردی معماری پایدار در بافت‌های شهری و همچنین طراحی و ساخت بناهای همساز با آن و اقلیم حاکم بر آن منطقه است. این تحقیق می‌کوشد بر طبق ادبیات موضوع و ظرفیت‌های حقوقی موجود مدل نظری را ترسیم نماید و سپس به کمک نظریه‌های ارائه شده میزان درستی فرضیه‌ها و میزان انطباق آن با تجربه‌های معاصر در این زمینه را به آزمون گذارد و براساس آن نظریه‌ها و الگوها شروع به طراحی در معماری معاصر کنونی نماید. چرا که یافتن تأثیر کیفیت محیط زندگی (بطور عام) و کیفیت محیط مسکونی مجتمع‌های مسکونی (بطور خاص) در روحیه افراد و سپس روحیه جمعی ساکنین است. بافت مسکونی به عنوان نمونه مورد طراحی در بافت قدیم شهری است که علی‌رغم وجود بافت‌های آموزشی و خدماتی و تجاری در لبه‌های پیرامونی ظرفیت مناسبی جهت طراحی مجتمع‌های مسکونی با رویکردهای معماری پایدار از هر کاربری را دارد.

واژه‌های کلیدی: طراحی پایدار، معماری همساز با اقلیم، اقلیم، مجتمع مسکونی.

۱- مقدمه

در گذشته مقتضیات و روح حاکم بر زندگی ایرانیان (اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی)، همان روحی بود که بر معماری آنان نیز حاکم بوده و هماهنگی کامل بین ساختار معماری و زیربنای زندگی اجتماعی و اقتصادی خانوارها وجود داشت. در واقع دلچسب بودن فضاهای شهری و معماری در بافت‌های کهن بواسطه شناخت دقیق نیازهای جمعی و پاسخگویی به آن بوده است. یعنی فضاها علاوه بر پاسخگویی به عملکرد مادی، نیازهای روحی آن را نیز پاسخگو بود.

محیط‌های شکل گرفته قدیمی، انعکاسی از جامعه بوده و مفاهیمی همچون هویت، وحدت، خوانایی، هماهنگی، سازگاری و از مفاهیم دیگر را در خود جای داده بود. اما به تدریج و با نفوذ سبک معماری مدرن و در دوره انقطاع تاریخی، محله‌ها انسجام و پیوستگی و هویت و شخصیت مستقل خود را از دست داده و مفهوم و ارزش‌های محله بی‌اعتبار شد و بدنبال درک ناشیانه و برداشت سودجویانه از دیدگاه مدرنیسم و رواج روش بساز و بفروش در ساختمان‌سازی، بافت مسکونی از شکل محله-ای با بافت فشرده و بسته با برخوردهای اجتماعی محدود به یک سیستم باز و قابل دسترسی با روابط اجتماعی پراکنده تبدیل شد. ساختن خانه‌های ردیفی بر روی قطعات کوچک و مساوی زمین بصورت یک شکل و بدون در نظر گرفتن خصوصیات محلی و اقلیمی در شهرهای مختلف، بافت‌های مسکونی تقریباً یکنواختی را ایجاد کرده است. متأسفانه این روش با مشکلات